



درس تفسیر سوره مبارکه فصلت - جلسه ۱۸

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا أَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ (۴۰) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ (۴۱) لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ (۴۲) مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ (۴۳) ﴿

طرح مباحث قرآنی در سُر «حوامیم»

چون سوره مبارکه «فصلت» در مکه نازل شد و مطالب مهمی که محل ابتلای اسلام و مسلمین بود، اصول دین و خطوط کلی فقه و اخلاق و حقوق بود؛ لذا این سوره مبارکه در آغاز از جریان وحی و نبوت شروع شد، بعد مسئله توحید و ادله معاد را ارائه کردند، دوباره برگشتند به مسئله وحی، چون جریان وحی و نبوت بیش از مسائل دیگر آن جا محل ابتلا بود. اصولاً این «حوامیم سبعة»^۱ درباره قرآن کریم است که در آغاز فرمودند: ﴿حَم * تَنْزِيلُ

۱. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۷۹۷؛ «حوامیم» نام گروهی سوره‌های چهارم تا چهل و ششم قرآن کریم در ترتیب مصحف است که با حروف مقطعه «حم» آغاز می‌شوند. این

سوره‌ها به ترتیب عبارتند از: غافر (مؤمن)، فصلت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه و احقاف؛ به مجموع این سوره‌ها ذوات حم یا آل حم نیز گفته‌اند.

مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱ و این کتاب را از ناحیه ذات اقدس الهی - که به این دو اسم از اسمای حسنا مسما هست -

نازل شده می‌دانند: ﴿تَنْزِيلٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾؛ بعد گروهی که درباره قرآن سخنانی داشتند حرف‌های آنها را نقل کردند، بعد در آیه ۲۶ فرمودند: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ﴾.

مقصود از «الحاد» در آیه و اقسام سه‌گانه آن

در آیه محل بحث؛ یعنی آیه چهل فرمودند: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا﴾؛ الحاد؛ یعنی به طرف «لَحَد» رفتن؛ گوشه گور را می‌گویند «لَحَد». «أَلْحَد»؛ یعنی میل کرد از جاده مستقیم به وسط راه، به گوشه رفته و به گوشه رفتن به خطر نزدیک‌تر است که این را می‌گویند «الحاد». کسی که از هسته مرکزی عدل با گوشه‌گیری فاصله می‌گیرد و به طرف گوشه و زاویه حرکت می‌کند می‌گویند: «أَلْحَد». اینها که «الحاد» کردند یا به طرف افراط یا به طرف تفريط، اینها را تهدید کرد و فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ﴾ در آیات ما؛ چه در آیات تکوینی که راجع به مسئله توحید بود و قبلاً گذشت، فرمود: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَرَى الْأَرْضَ﴾^۲ چه درباره معاد و چه درباره آیات قرآن کریم که گفتند: ﴿وَالْغَوْا فِيهِ﴾. پس «الحاد»؛ گاهی در آیات توحیدی است، گاهی در آیات معاد است، گاهی در آیات وحی و نبوت: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا﴾؛ به یکی از اقسام سه‌گانه برمی‌گردد.

تهدیدهای خدای سبحان بر ملحدین و علت دستور به آزادی عمل آنان

چند نوع تهدید در همین آیه چهل مطرح شد، فرمود از ما پوشیده نیستند: ﴿لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا﴾؛ اول اینکه اینها نمی‌توانند خودشان را از ما پنهان کنند، دوم اینکه اینها با کسانی که اهل بهشت‌اند یکسان نیستند: ﴿أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾، سوم اینکه اینها به هیچ وجه حرف انبیا را گوش نمی‌دهند که در این

۱. سوره فصلت، آیات ۱ و ۲.

۲. سوره فصلت، آیه ۳۹.

صورت ما به اینها می‌گوییم: ﴿اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ﴾، به اینها دستور تقوا نمی‌دهیم. دستور تقوا و پرهیز برای بیماری است که در صراط درمان است، بیماری که درمان از او گذشت و در آستانه مرگ است، پزشک معالج به او می‌گوید شما پرهیز ندارید، او باید بفهمد که کار از کار گذشته است؛ مگر می‌شود آدم بیمار باشد و پرهیز نداشته باشد؟! وقتی می‌خواهند این بیمار را از بیمارستان مرخص کنند، سؤال می‌کند که رژیم غذایی من چیست؟ اگر به او گفتند شما دیگر رژیم غذایی ندارید! او باید بفهمد که کار از کار گذشته است، به چنین آدمی می‌گویند هر چه خواستید میل کنید، این ﴿اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ﴾ در برابر ﴿اتَّقُوا﴾ است؛ ﴿اتَّقُوا﴾ یعنی دستور تقوا برای آن بیماری است که در صراط درمان است؛ اما کسی که کار او از درمان گذشته است، می‌گویند هر کار خواستی بکن! این ﴿اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ﴾ در این بخش ناظر به این مطلب است. مشابه این آیه، در اواخر سوره مبارکه «هود»، آیه ۱۲۱ است: ﴿وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ - این فعل مضارع است که دلالت بر استمرار دارد - اینها که به هیچ وجه ایمان نمی‌آورند: ﴿وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾؛ به اینها بگو: ﴿اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَاتِبِكُمْ﴾؛ هر کاری می‌خواهید انجام دهید و ما هم هر چه بنا باشد انجام می‌دهیم این ﴿اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَاتِبِكُمْ﴾ دستور تقوا نیست؛ یعنی حالا هر کاری دل شما می‌خواهد بکنید: ﴿إِنَّا عَامِلُونَ﴾^۱. بنابراین این ﴿اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ﴾ در این بخش‌ها می‌تواند ناظر به این باشد که شما هر کاری خواستید بکنید؛ البته احتمال هست که یا ایمان بیاورید که ﴿آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ نصیب شما شود، یا کفر بورزید که ﴿يُلْقَىٰ فِي النَّارِ﴾ دامنگیرتان شود، این هم محتمل است؛ اما چون فضا، فضای کفر است، دیگر دستور تقوا نیست. پس اینکه فرمود: ﴿فَمَنْ يُلْقَىٰ فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ که تهدید دوم است و در تهدید سوم که فرمود: ﴿اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ﴾، اگر ناظر به همان مطلبی باشد که در بخش پایانی سوره مبارکه «هود» آمده است «کما هو الظاهر»؛ یعنی هر کاری که دل شما می‌خواهد بکنید؛ اما اگر بگوییم چون در بخش دوم از این تهدیدهای

چهارگانه فرمود: برخی در «نار» وارد می‌شوند و برخی ﴿أَمِنَّا يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ می‌آیند، ﴿اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ﴾ یا ایمان بیاورید که ﴿أَمِنَّا يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ نصیب شما شود، یا کفر بورزید که ﴿يُلْقَى فِي النَّارِ﴾ دامگیرتان شود، این هم یکی از احتمالات است؛ ولی فضا همان احتمال اول را تقویت می‌کند.

تهدید چهارم این است که ﴿إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾؛ هر کاری می‌کنید خدا می‌بیند، چون بصیر است، مخفی نیست، مستور نیست، کیفرتان را خواهد داد. این يك دستور اخلاقی و تهذیبی است که بین آیات توحید و آیات وحی و نبوت آمده است.

برهان بر تبدیل‌ناپذیری نظام آفرینش

بعد می‌فرماید ما نظام عالم را به بهترین وجه آفریدیم، چون خدای سبحان ﴿خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾^۱ که «کان» تامه را تأمین می‌کند، در آیه دیگر فرمود: ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾^۲ که ناظر به «کان» ناقصه است، پس «کلّ ما صدق علیه شیء أنه مخلوق الله تعالى» برابر طایفه اولی^۱ و «کلّ ما خلقه الله فهو أحسن المخلوق» برابر طایفه ثانیه، چون نظام هستی «أحسن المخلوق» است با لای نفی جنس فرمود: ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾^۳؛ این نظام عوض‌شدنی نیست، نه «الله» آن را عوض می‌کند، چون به أحسن وجه آفرید و نه غیر «الله» عوض می‌کند، چون قدرت ندارد؛ لذا فرمود: ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾؛ چه درباره فطرت، چه درباره انسان.

۱. سوره انعام، آیه ۱۰۱؛ سوره فرقان، آیه ۲.

۲. سوره سجده، آیه ۷.

۳. سوره روم، آیه ۳۰.

همین مطلب درباره قرآن کریم هم هست، فرمود: ﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ﴾^۱ همان برهانی که از يك قياس استثنایی سامان می‌پذیرفت و درباره اصل هستی بود، درباره قرآن کریم هم هست؛ اگر کتابی برای بشر «الی يوم القيامة» نازل شد، کتابی از این کامل‌تر و جامع‌تر فرض می‌شد و ذات اقدس الهی آن کتاب را نازل نمی‌کرد، این مقدمه قياس شرطیه است، اگر کتابی بهتر از این ممکن بود و خدا نازل نمی‌کرد، این مقدم؛ «لکان اما للجهل أو العجز أو البخل» و «التالی بأسره مستحیل فالمقدم مثله». اگر کتابی بهتر از قرآن ممکن بود، چون این کتاب آخرین کتاب است برای بشر، همگانی و همیشگی است، کلی و دائم است، برای هر نسل و عصر و مصری «الی يوم القيامة» است، چنین کتابی است! اگر کتابی بهتر از این ممکن بود و خدا نازل نمی‌کرد یا - معاذ الله - بر اساس جهل او بود، یا علم داشت؛ ولی توان آن را نداشت، یا علم و توان داشت؛ ولی آن جود و سخا و کرم را نداشت، بر اساس یکی از این سه تالی فاسد است: «والتالی بأسره مستحیل فالمقدم مثله»؛ جهل خدا مستحیل است، چون «بکل شیء علیم» است؛ عجز خدا مستحیل است، چون ﴿عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۲ است؛ جود و سخای الهی نامتناهی است، بخل الهی مستحیل است. پس کتابی زیباتر، محکم‌تر، متقن‌تر، مستدل‌تر از قرآن محال بود، چون این چنین است، فرمود: ﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ﴾، چون این چنین است به صورت لای نفی جنس یا تعبیری که ادای لای نفی جنس را می‌تواند تأدیه کند؛ فرمود: ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ﴾؛ در حرم امن قرآن باطل راه ندارد و تغییرپذیر نیست؛ نه خدا تغییر می‌دهد و نه دیگری؛ خدا تغییر نمی‌دهد، چون به «أحسن وجه» نازل کرد؛ دیگری تغییر نمی‌دهد، چون توان آن را ندارد.

۱. سوره زمر، آیه ۲۳.

۲. سوره بقره، آیه ۲۰.

خود قرآن هم مقاومت می‌کند؛ لذا به صورت تعبیری که پیام نفی جنس را می‌فهماند، می‌فرماید: ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ﴾؛ این کتاب از هر سمت و جهت مصون است، نه از بالا، نه از پایین، نه از جلو، نه از خلف، نه از بین و نه از یسار، از هیچ جهت باطل به حرم امن قرآن راه ندارد؛ کسی هم نخواهد آن را دستکاری کند مقدور او نیست. اگر کتابی از کتاب‌های آسمانی، - صحف ابراهیم، زبور داود، تورات موسی، انجیل عیسی (علیهم الصلاة و علیهم السلام) - حرفی داشته باشند که به استناد آن حرف‌ها بشود قرآن را باطل کرد که بشود ﴿مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ﴾، محال است؛ اگر بعداً کتابی بیاید که قرآن را باطل کند، مستحیل است؛ اگر از افکار بشری فکری درباره قرآن رخنه کند و اشکالی پیدا کند، مستحیل است.

تبیین راه‌های سه‌گانه وارد ساختن ایراد بر يك کتاب

در منطق آشنا هستید اگر کسی بخواهد متنی را مورد نقد قرار دهد، بیش از سه راه که نیست، اصلاً منطق را برای همین ساختند: یا «بالنقض» است، یا «بالمعارضة» است، یا «بالمنع»؛ اگر کسی بخواهد کتابی را نقد کند، مطلبی را نقل کند، سه راه دارد: یا می‌تواند نقض کند؛ مثلاً بگوید اگر این مطلب درست است، باید فلان مطلبی که یقیناً باطل است درست باشد، این را می‌گویند نقض؛ نقض نشان می‌دهد که این دلیل، دلیل نیست، چرا؟ برای اینکه ما همین دلیل را در جای دیگر اجرا می‌کنیم نتیجه نمی‌دهد، تخلف مدلول از دلیل می‌شود نقض، اگر این مقدمه صحیح باشد باید در فلان جا هم نتیجه دهد، زیرا این مقدمه با همه عناصر داخلی آن جاری هست؛ ولی نتیجه نمی‌دهد، این راه نقض است. راه منع این است، این مقدمه‌ای که شما ذکر کردید؛ یعنی صغرا یا کبرا از درون پوسیده است، احتیاج به اثبات دارد، اینکه می‌بینید در کتاب‌ها می‌گویند: «نمنع الصغری أو نمنع الکبری» یا می‌گویند: «و آورد علیه

بالنقض»، بالمنع؛ یعنی این صغرا ثابت نشد، این کبرا ثابت نشد، این برهان خودش مشکل داخلی دارد، چون طریق منع از مستدل طلب می‌کند که این صغرا را ثابت کن یا کبرا را ثابت کن، این طریق منع است، پس آن ناقد یا حمله می‌کند به خود دلیل یا حمله می‌کند به «إحدى المقدمات» دلیل یا نه به خود دلیل کار دارد و نه به مقدمات دلیل، از بیرون لشگرکشی می‌کند به عنوان معارض؛ نقض، منع، معارض. معارض کاری با دلیل شما ندارد، بلکه در عرض دلیل شما يك دليل دیگر می‌آورد و بر خلاف حرف شما نتیجه می‌گیرد. پس بیش از سه راه در نقد يك متن و کتاب نیست، کمتر از سه راه هم نیست، اصلاً منطق را برای همین ساختند که کسی خواست متنی را نقد کند، عالمانه باید نقد کند که من دارم کجا حرف می‌زنم، چه چیزی را دارم ثابت می‌کنم، چه چیزی را دارم نفی می‌کنم.

محال بودن نقد بر قرآن از راه‌های سه‌گانه آن

فرمود: نه در قرآن نقض راه دارد، نه منع راه دارد و نه معارضه. اگر بخواهید نقض کنید؛ یعنی همین آیات را، همین ادله را در موردی جاری کنید بر خلاف توحید یا نبوت یا معاد نتیجه بگیرید، این مستحیل است. اگر بخواهید در درون مقدمات و آیات رخنه کنید و صغرا را منع کنید، کبرا را منع کنید که ممتنع است. اگر بخواهید در برابر ادله قرآن دلیل دیگری در عرض قرآن اقامه کنید تا معارضه بشود که این هم مستحیل است؛ لذا به صورت نفی جنس و با يك تفاوتی فرمود: بطلان در قرآن نیست: «لا بطلان فيه» که نفی جنس است، آن را به همین مضمون ذکر کرده که «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ» این «مِنْ خَلْفِهِ»؛ یعنی از هیچ جهت از جهاتی نمی‌آید. کتاب‌های آسمانی حرفی را می‌زنند که قرآن «مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ» است،

پاسخ قرآن به ادعای عدم تأیید کتب آسمانی بر مطالب آن

برخی‌ها خواستند بگویند در قرآن مطالبی هست که در گفتار انبیای قبلی نیست، ذات اقدس الهی به رسولش (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ﴿قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۱ بروید این نسخه‌های خطی تورات که در خانه‌هایتان ذخیره کردید و علنی نمی‌کنید، آنها را بیاورید، ببینید همین حرفی که من می‌گویم در آن هست؛ ما که تورات ندیدیم، ما که انجیل ندیدیم؛ ولی شما دارید و پنهان کردید، بیاورید و ببینید همین که من می‌گویم هست یا نه؟ ﴿قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾؛ پس از نظر کتاب آسمانی مشکلی ندارند. از نظر تحدی بشری هم که هر روز دارد تحدی می‌کند؛ فقط می‌ماند هوچی‌گری - که فرمود: ﴿وَالْعَوَا فِيهِ﴾ - ، یا الحاد.

وعده خدای سبحان به حفظ قرآن با «تذکره» قرار دادن آن

فرمود اینها هست و من جلوی آنها را می‌گیرم! کسی بخواهد با لغو، با گفتن سحر و شعبده و جادو و کهنات و اینها قرآن را متهم کند، ما جلوی اینها را می‌گیریم، بخواهد دست تطاول دراز کند به حرم امن قرآن، ما جلوی اینها را می‌گیریم: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۲ تاریخ و روزگار و تطاول و جنگ جهانی اول و دوم و امثال آنها - خدای ناکرده - پیش بیاید و بخواهد جلوی قرآن را بگیرد، ما جلوی اینها را می‌گیریم، برای اینکه ما قرآن را به عنوان کتاب علمی محض نازل نکردیم، ما آن را به عنوان «تذکره» نازل کردیم و «تذکره» هم یعنی باید باشد تا مردم را متذکر کند. اینکه فرمود: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ﴾؛ یعنی این، نه اینکه ما یک کتاب علمی فرستادیم که در کتابخانه بماند، بلکه یک کتاب حی حاضر زنده که هر روز دارد یادآوری می‌کند، ما ذکر را در جامعه حفظ کردیم:

۱. سوره آل عمران، آیه ۹۳.

۲. سوره حجر، آیه ۹.

﴿لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ﴾^۳ فطرت را هم برای این تذکره آماده کردیم، ما حرفی بر خلاف فطرت نمی‌زنیم، چون ما می‌دانیم در درون انسان چه چیزی هست، با درون انسان ما کار داریم. بنابراین با تطاول تاریخ و گذشت تاریخ و جنگ‌های اول و دوم قرآن «نسیاً منسیاً» شود، این هم محال است. فرمود ما یاد را در جامعه حفظ می‌کنیم، نه علمی بودن آن را حفظ کنیم تا کسی نتواند آن را باطل کند: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾؛ حالا اگر کسی این کتاب را نخواست مطلب دیگر است، وگرنه این کتاب «تذکره» است، یادآوری است، حرف‌هایی می‌زند که اگر انسان مقداری خوب گوش دهد، سر تکان می‌دهد که بله این چنین هست و من اینها را می‌دانم؛ یعنی حرف تازه‌ای نیست، وقتی که آن لایه‌ها و اغراض و غرایز را کنار ببرد، آن دفائن عقول را می‌آورد به انسان نشان می‌دهد، همین است. وجود مبارك خلیل حق - که «خلیل من همه بت‌های آزاری بشکست»^۴ - با آن تبرکاری کرد که آنچه در درون مردم بود آن را روشن کرد، وقتی آمدند دیدند همه بت‌ها به صورت هیزم در آمده و يك بت بزرگ هست و تبر روی دوش آن است، حضرت فرمود از آن بت بزرگ پرسید که چه کسی اینها را شکست؟ اینها قدری فکر کردند دیدند حق با ابراهیم خلیل است، اینها که نمی‌توانند از خودشان دفاع کنند، چگونه می‌توانند «مقرب الی الله» باشند، «شفیع عند الله» باشند و امثال آن؛ درون مردم را خلیل حق (سلام الله علیه) بیرون آورد و آشکار کرد، این می‌شود تذکره و یادآوری؛ حالا البته بعد از تذکره، مطالب یاد دهی فراوانی کنارش هست؛ اما اصل قرآن که برای همه بشر هست، «الی یوم القیامة» این تذکره هست. فرمود ما این «ذکر» را حفظ کردیم؛ لذا به هیچ وجه بطلان در حریم کتاب خدا راه ندارد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ﴾؛ دیگر کیفرشان را فعلاً این جا ذکر نکرده،

۳. سوره قمر، آیه ۱۷.

۴. دیوان اشعار سعدی، غزل ۴۰.

حالا یا از آیات قبل معلوم می‌شود، یا از باب اِهمّیت موضوع ذکر نکرد: ﴿لَمَّا جَاءَهُمْ﴾ بدانند که ﴿وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ

عَزِيزٌ﴾.

ابتکار قرآن در بیان رازگونه بخشی از مطلب و نمونه آن

یکی از ابتکارات قرآن کریم این است که از وسط مطلب شروع می‌کند؛ یعنی بخشی را بین متکلم و شنونده رازگونه ذکر می‌کند، می‌بینید این «واو» برای عطف چیزی است نسبت به چیز دیگر، فرمود: ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَلِيَكُونَ﴾، این ﴿وَلِيَكُونَ﴾ یعنی چه؟ برای چه چیزی عطف شده؟ این معلوم می‌شود خیلی از اسرار بین ذات اقدس الهی و رسول او هست، آن اسراری که گفتنی نیست، فرموده؛ این ﴿وَلِيَكُونَ﴾ بخش دیگری از مطالب است که فهم عمومی هم می‌تواند به آن دسترسی پیدا کند، این در کنار آنها آمده است. بخش‌هایی از قرآن کریم از میانه مطلب شروع می‌شود معلوم می‌شود يك سلسله چیزهایی بین متکلم و شنونده بود: ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَلِيَكُونَ﴾؛ این «واو» چه نقشی دارد؟ از این تعبیرات در قرآن کریم کم نیست! اینکه گفته خدا می‌داند و آن کس که رفته همین است؛ در جریان معراج این‌طور است، در جریان قرآن کریم این است، اینکه فرمود: ﴿إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ حُوطِبَ بِهِ﴾^۵ یعنی وجود مبارك حضرت و اهل بیت (علیهم السلام)، همین است! ما حالا دسترسی به آن نداریم، به وسیله روایات کم و بیش می‌شود آن اسرار را فهمید؛ اما آن مقداری که در همین جا قابل فهم هست این است که فرمود: آنهایی که به آیات الهی کفر ورزیدند: ﴿وَإِنَّهُ﴾ این «واو» ﴿إِنَّهُ﴾ عطف بر چیست؟ با قبل که سازگار نیست، معلوم می‌شود آن چیزهایی که بین متکلم و مستمع بود، آن نزد آنها محفوظ است؛ یعنی مطلباً نه لفظاً، وگرنه قرآن همین است که نازل شد.

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ﴾. در این سوره مبارکه و مانند آن دارد که قرآن از نزد خدای «عزیز» آمده است «عزیز» را هم مستحضرید که - چند بار مطرح شده - به معنای غالب نیست، عزیز به معنای نفوذناپذیر است. زمین سخت و سفتی که کلنگ در آن اثر نمی‌کند می‌گویند «أَرْضٌ عَزَازٌ»؛^۶ آدم نفوذناپذیر را می‌گویند عزیز، عزیز غیر از کریم است، عزیز غیر از کبیر است، عزیز غیر از عظیم است، عزیز؛ یعنی نفوذناپذیر، چون نفوذناپذیر است پیروز است؛ آن وقت غالب بودن، لازمه نفوذناپذیری است، نه اینکه عزیز یعنی غالب؛ این کتاب نفوذناپذیر است؛ یعنی اگر کسی بخواهد منطقی نقد کند: نفوذش یا «بالنقض» است، یا «بالمنع» است، یا «بالمبارزه و التالی بأسره مستحیل»، یا راه‌های دیگری دارد که روی کتاب‌های آسمانی حساب کند و حال آنکه همه این کتب از طرف خدای سبحان است، کثرت و اختلاف در آنها نیست؛ اگر هم روزگار بخواهد دست تطاولش را به حریم قرآن دراز کند، ذات اقدس الهی دست روزگار را کوتاه می‌کند و اجازه نمی‌دهد این کتاب از عزت و صلابت و تذکره بودن بیفتد: ﴿وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ * لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ﴾؛ این تعبیر از تمام جهت محفوظ است و اگر مقداری ریزتر معنا شود؛ یعنی نه از قبل ادله‌ای بر بطلان کتاب می‌توان اقامه کرد؛ مثلاً مطلبی از کتاب‌های آسمانی، صحف انبیای قبلی و تورات و انجیل و مانند آن مطلبی اقامه شود که - معاذ الله - قرآن را باطل کند و نه بعداً کتابی خواهد آمد، يك؛ نه بعداً عالم و دانشمندی ظهور می‌کند که بتواند در حریم قرآن نقدی وارد کند، دو؛ ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ﴾، چرا؟ این ﴿تَنْزِيلٌ﴾ را قبلاً هم ملاحظه فرمودید اسمای حسنایی که در پایان هر آیه ذکر شدند، ضامن مضمون آن آیه است، چون این کتاب از نزد حکیم است، محکم است، خلل‌ناپذیر است، چون این کتاب از نزد «حمید» است، محمود بودن و حمدپذیری آن دائمی است؛ اگر کتابی

۶. لغت‌نامه دهخدا: عزاز [ع] زمین درشت، سرزمین صلب و سخت که سیل در آن به سرعت جاری شود.

مورد اشکال و نقد قرار بگیرد و بطلانش ظاهر شود، این کتاب دیگر «حمید» نیست. کتابی که از نزد خدای حکیم تنزل کرده، محکم و متقن است، محمود و نعمت ستایش شده است.

اخبار به پیامبر از تشابه اتهام‌های او با انبیای گذشته

بعد خطاب می‌کند به وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید: ﴿مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَ ذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ﴾؛ فرمود: حرف‌هایی که درباره شما و کتاب شما گفتند که آیه ۲۶ این سوره بود: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ﴾؛ همه این لغوگویی‌ها را نسبت به کتاب‌های انبیای قبلی هم گفتند و اگر درباره مطالب کتاب شما الحاد ورزیدند که آیه چهل این سوره است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا﴾؛ درباره صحف انبیای قبلی هم بود، پس ﴿مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ﴾؛ چه اینکه شما را متهم کردند به ساحر و شاعر و جنون و امثال آنها که برای انبیای قبلی (علیهم السلام) هم همین بود.

مأموریت پیامبر به ابلاغ مشترك بودن پیام او با انبیای گذشته

مطلب دیگر اینکه مطلبی را که ما برای شما فرستادیم، مطلب تازه‌ای نیست، بلکه مطلبی است که برای انبیای قبلی هم فرستادیم؛ یعنی در مسئله توحید و وحی و نبوت، مطالب کلی که مربوط به آیات الهی است، اگر به شما گفتیم، به انبیای قبل هم گفتیم. آیه نه سوره مبارکه «احقاف» این است، فرمود: به مردم بگو ﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرَى مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ﴾؛ من يك پیامبر نوظهوری نیستم، انبیای قبلی هم آمدند و همین حرف‌ها را هم آوردند، در مسائل نبوت عامه حرف‌ها مشترك است؛ البته

﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا﴾^۷ ولی شما با آن شرعه و منهاج که مخالف نیستید، با خطوط کلی وحی و

نبوت، با توحید، با معاد، با نبوت و رسالت بشر مخالف هستید و حال آنکه این حرف‌های مشترك بین من و همه

انبیاست: ﴿مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرَى مَا يَفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ﴾^۸ این دو صورت.

تبیین معنای صبر و مأموریت پیامبر همانند دیگر انبیا به آن

بخش سوم این است: ﴿مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ﴾: این است که ما به انبیای قبلی گفتیم

استقامت کنید، صابر باشید، تحمل کنید، بردبار باشید، به شما هم همین حرف را می‌زنیم. آن تحمل تلخ را می‌گویند

«صبر»، چون آن داروی تلخ را می‌گویند «صبر»؛ حال اگر کسی این رنج را تحمل کند می‌گویند «صابر» است؛

اگر کسی بتواند بار سنگین را به مقصد برساند می‌گویند او حلیم است. ما در فارسی در اثر کمبودی که در فرهنگ

ادبی ما هست يك کلمه بسیطی نداریم که بتواند «حلم» را ترجمه کند، ما برای معنا کردن حلم و حلیم ناچاریم دو

کلمه را کنار هم بگذاریم، بگوییم فلان شخص حلیم است؛ یعنی بار را می‌برد. حلم و بردباری؛ یعنی ما باید يك

«برد» داشته باشیم و يك «بار» داشته باشیم، بعد این دوتا را ترکیب کنیم، تا معنای این کلمه سه حرفی «حلم»

عربی را بفهمانیم. آن‌چنان عربی قدرت دارد که در بسیاری از موارد فارسی به پای آن نمی‌رسد، ما ناچاریم کلماتی

را کنار هم قرار بدهیم و از آن استفاده کنیم تا معنای «حلم» را بفهمانیم که حلم؛ یعنی بردباری. این کلمه بسیط سه

حرفی، همان معنایی را افاده می‌کند که ما ناچاریم از دو کلمه استفاده کنیم تا بگوییم بردبار. اینها حلیم‌اند که

می‌گویند علم را یاد بگیرد و وزیر علم، حلم است و حلم را وزیر علم قرار بدهید. غرض این است که فرمود ما

۷. سوره مائده، آیه ۴۸.

۸. سوره احقاف، آیه ۹.

به انبیای دیگر هم همین حرف را زدیم: ﴿مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ﴾ که این معنای سوم از معانی سه گانه ﴿مَا يُقَالُ لَكَ﴾ است. این در سوره مبارکه «مزمّل» و در بخشی از آیات دیگر هم آمده است.

چگونگی جمع بین امر به صبر و هجر بر پیامبر

فرمود: ﴿وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا﴾^۹ در بخش‌های دیگر فرمود همان‌طوری که ما به انبیای دیگر گفتیم: ﴿فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ﴾،^{۱۰} این ﴿فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ﴾؛ یعنی حرفی که ما به انبیای دیگر گفتیم همان حرف را به شما هم خواهیم گفت: ﴿مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ﴾؛ منتها اگر گفتیم هجر کنید، هجر جمیل کنید، نه هجری که با آن جامعه را ترك کنید، رها کنید، قهر کنید. يك عاقل وقتی بخواهد از يك سفیه مهاجرت کند، این چنین نیست که او را رها کند، بلکه از سفاهت او هجرت می‌کند، حرف بد او را تحمل می‌کند و می‌گوید به من نگفت، او اصلاً نمی‌داند که ما داریم چه می‌گوییم، این می‌شود هجر جمیل. حضرت با اینکه در متن مردم بودند، اتهام این سحر و شعبده و جادو و کفایت و مجنون بودن را - معاذ الله - می‌شنیدند؛ اما به حساب نمی‌آوردند. اگر انسان از سفاهت هجرت کند، می‌شود هجر جمیل؛ از جهل علمی و جهالت عملی جامعه فاصله بگیرد، می‌شود هجر جمیل، و گرنه قهر کردن که کار آسانی است؛ فرمود: ﴿وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا﴾. این کار يك کار دشواری است، همان که وجود مبارك حضرت امیر در آن خطبه‌های اولیه نهج البلاغه فرمود: «فَصَبَرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَذَىٰ وَفِي الْحَلْقِ شَجَا»^{۱۱} کذا و کذا، این می‌شود هجر جمیل، چون از جامعه جدا نشد؛ اگر انسان از جهل جامعه، از جهالت جامعه، از سفاهت جامعه هجرت کند جانگیر است، دشوار است، فرمود: ﴿وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا﴾. يك وقت است آدم قهر می‌کند می‌رود در خانه‌اش

۹. سوره مزمّل، آیه ۱۰.

۱۰. سوره احقاف، آیه ۳۵.

۱۱. نهج البلاغه، خطبه ۳.

می‌نشیند، این دیگر هر روز بدی و بی‌ادبی را نمی‌شنود؛ اما در متن جامعه باشد بدی و بی‌ادبی را هر روز تحمل کند می‌شود هجر جمیل. فرمود ما به انبیا گفتیم این‌طور باشید و در بسیاری از حالات فرمود: ﴿وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ﴾ کذا و کذا، اینها را به یادشان بیاورد: ﴿وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ﴾^۱ جریان حضرت نوح و انبیای دیگر را ذکر می‌کند و می‌فرماید مثل اینها باش؛ اما وقتی به یونس می‌رسد، فرمود: ﴿وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ﴾؛ مبادا قهر کنی به دریا بروی، ما تو را در دل ماهی حفظ می‌کنیم؛ ولی این کار را نکن! این ﴿وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ﴾ یعنی هجر جمیل نداری. هجر جمیل یعنی اینکه با جاهل باشی، يك؛ از جهل و سفاقت او هجرت بکنی، دو؛ نرنجی و صحنه را رها نکنی، سه؛ با این سه شرط «فَصَبْرٌ وَ فِي الْعَيْنِ قَدْرٌ وَ فِي الْحَلْقِ شَجَا» حضرت علی به وجود می‌آید؛ البته همه انبیا این‌طور بودند، فرمود این کار را نکن، چون انبیای دیگر هم همین راه را داشتند. پس ﴿مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ﴾ و همین سه احتمال مطرح است، می‌تواند جامع اینها مطرح باشد؛ البته به مردم بگو راه توبه برای همیشه باز است: ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ﴾ است؛ اما ﴿ذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ﴾ هم هست. این چنین نیست که هر کس بی‌ادبی کند، خدا برای همیشه او را رها کند، بین خوف و رجا باید به سر ببرید.

«و الحمد لله رب العالمین»